



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

قصصاً با مسأله / ۱۱۹



# تفسیر آه

مجموعه اشعار آهلی

محمد حسین ملکیان



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر آه: مجموعه اشعاری درباره زندگی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام

نویسنده:

محمد حسین ملکیان

ناشر چاپی:

معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۸	تفسیر آه: مجموعه اشعاری درباره زندگی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام
۸	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۳	فهرست
۱۵	مقدمه ای بدون مقدمه!
۱۸	چشم روشنی
۲۰	پرچم صلح
۲۱	سلام
۲۴	حرف آخر
۲۵	آسمان بلند
۲۷	هم برکه، هم دریا
۲۹	دیوار حاشا
۳۱	قرآن فاطمه
۳۳	ظرف غسل
۳۴	بیمار و پرستار
۳۸	شکاف
۴۰	برگ آخر
۴۱	ترازو
۴۲	کوثر
۴۳	یا کریم!
۴۴	صلح معنای دیگری دارد
۴۵	یک کف دست آب
۴۷	ناخدا حسین

۴۹	واویلا لیلا
۵۱	بوی سیب
۵۳	پهلوانِ روضه خوا نها
۵۴	عبایش
۵۶	روضه سربسته
۶۰	ماه رو
۶۱	هیئات!
۶۲	نشان حرمله
۶۳	انتخاب
۶۴	صبح صادق
۶۶	«زینب، زینب...!»
۶۷	سر که می رسد...
۷۱	از چشم زینب
۷۳	سوغات
۷۵	دو بام و یک هوا
۷۷	گره کور
۷۹	شمس خراسانی
۸۱	ضمانت
۸۲	باب الرضا
۸۳	باب الجواد
۸۵	مهمان پذیر منتخب
۸۶	شاه کلید
۸۷	صحن مجاور
۹۱	روضه باز
۹۴	کافی نیست
۹۶	همسایه

۹۸	رضاجان
۱۰۰	عَلَم
۱۰۱	شاه راه
۱۰۶	آینه گردان
۱۱۰	پدر خاک
۱۱۴	نقطه پرگار
۱۱۹	کتابنامه
۱۲۰	مسابقه فرهنگی تفسیر آه
۱۲۳	درباره مرکز

## تفسیر آه: مجموعه اشعاری درباره زندگی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام

### مشخصات کتاب

سرشناسه: ملکیان، محمدحسین، 1364 -

عنوان و نام پدیدآور: تفسیر آه: مجموعه اشعاری درباره زندگی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام / محمدحسین ملکیان؛ به سفارش معاونت تبلیغات اسلامی آستان قدس رضوی.

مشخصات نشر: مشهد: آستان قدس رضوی، معاونت تبلیغات اسلامی، 1398.

مشخصات ظاهری: 96ص.

شابک: رایگان: 7-95-6090-622-978

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

عنوان دیگر: مجموعه اشعاری درباره زندگی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام.

موضوع: شعر فارسی -- قرن 14

موضوع: Persian poetry -- 20th century

موضوع: شعر مذهبی فارسی -- قرن 14

موضوع: Religious poetry, Persian -- 20th century

شناسه افزوده: آستان قدس رضوی. معاونت تبلیغات اسلامی

شناسه افزوده: Astan Qods Razavi. The Islamic Propagation Department

رده بندی کنگره: PIR8223

رده بندی دیویی: 8/621

شماره کتابشناسی ملی: 5709667

وضعیت رکورد: فیپا

عنوان: تفسیر آه



شاعر: محمدحسین ملکیان

به سفارش: معاونت تبلیغات اسلامی آستان قدس رضوی

تهیه و تولید: اداره تولیدات فرهنگی آستان قدس رضوی

ویراستار محتوایی: زینب سادات حسینی

ویراستار زبانی و صوری: سیده منصوره رضوی و زینب سادات حسینی

ارزیاب علمی: حجت الاسلام والمسلمین جواد محدثی

طراح جلد: سیدحسن موسی یزاده

صفحه آرا: محمود بازدار

ناشر: معاونت تبلیغات اسلامی آستان قدس رضوی (زائر رضوی)

چاپخانه: مؤسسه فرهنگی قدس

نوبت چاپ: اول، 1398

شمارگان: 5000

شابک: 978-622-6090-95-7

قیمت: 70000 ریال (غیرقابل فروش)

نشانی: مشهد، حرم مطهر، صحن جامع رضوی، ضلع غربی، بین باب الهادی (علیه السلام) و صحن غدیر، پلاک 183، مدیریت فرهنگی.

صندوق پستی: 91735-351

تلفن: 051-32002567

سامانه پیامکی دریافت پیشنهادها و انتقادات: 3000802222

حق چاپ محفوظ است.

ص: 1

اشاره

«اللَّهُمَّ أَخْرِجْنِي مِنْ ظُلُمَاتِ الْوَهْمِ وَ أَكْرَمْنِي بِنُورِ الْفَهْمِ اللَّهُمَّ افْتَحْ عَلَيْنَا أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَ انشُرْ عَلَيْنَا خَزَائِنَ عُلُومِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.»<sup>(1)</sup> (خدایا، مرا از تاریکی های وهم خارج کن و به نور فهم گرامی ام بدار. خدایا، درهای رحمت را به روی ما بگشا و خزانه های علومت را برایمان باز کن؛ به مهربانی ات، ای مهربان ترین مهربانان!)

ص: 2

---

1- . عباس قمی، مفاتیح الجنان، دعای مطالعه.

تقديم به ارواح قدسی ائمه معصومین علیهم السلام، به ویژه مولا و مقتدای زمان، حضرت

بقیها للهالاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف؛ شهدای انقلاب اسلامی و دفاع مقدس؛ مدافعان مظلوم

حرم اہلبیت و زائران آستان ملکوتی امام علی بن موسی الرضا علیہ السلام

ص: 3

تفسیر آہ

محمد حسین ملکیان

ص: 4

## فهرست

۷.....	مقدمه‌ای بدون مقدمه!
۱۰.....	چشم‌روشنی
۱۲.....	پرچم صلح
۱۳.....	سلام
۱۶.....	حرف آخر
۱۷.....	آسمان بلند
۱۹.....	هم برکه، هم دریا
۲۱.....	دیوار حاشا
۲۳.....	قرآن فاطمه
۲۵.....	ظرف غسل
۲۶.....	بیمار و پرستار
۳۰.....	شکاف
۳۲.....	برگ آخر
۳۳.....	ترازو
۳۴.....	کوثر
۳۵.....	یا کریم!
۳۶.....	صلح معنای دیگری دارد
۳۷.....	یک کف دست آب
۳۹.....	ناخدا حسین
۴۱.....	واویلا لیل
۴۳.....	بوی سیب
۴۵.....	پهلوان روضه‌خوان‌ها
۴۶.....	عبایش
۴۸.....	روضه سربسته
۵۲.....	ماه‌رو
۵۳.....	هیئات!





۵۴	..... نشان حرمله
۵۵	..... انتخاب
۵۶	..... صبح صادق
۵۸	..... «زینب، زینب...!»
۵۹	..... سر که می‌رسد...
۶۳	..... از چشم زینب
۶۵	..... سوغات
۶۷	..... دو بام و یک هوا
۶۹	..... گره کور
۷۱	..... شمس خراسانی
۷۳	..... ضمانت
۷۴	..... باب‌الرضا
۷۵	..... باب‌الجواد
۷۷	..... مهمان‌پذیر منتخب
۷۸	..... شاه‌کلید
۷۹	..... صحن مجاور
۸۳	..... روضه‌باز
۸۶	..... کافی نیست
۸۸	..... همسایه
۹۰	..... رضاجان
۹۲	..... عَلم
۹۳	..... شاه‌راه
۹۸	..... آینه‌گردان
۱۰۱	..... پدرِ خاک
۱۰۵	..... نقطه‌پرگار
۱۰۹	..... کتابنامه
۱۱۰	..... مسابقه فرهنگی



## مقدمه ای بدون مقدمه!

با گذشت یک دهه شاعری و تجربه کردن غالب درونمایه های شعری از جمله عاشقانه، مذهبی، اجتماعی، سیاسی، دفاع مقدس و...، اکنون شاید عاشقان هایم مخاطبان زیادی داشته باشند یا سروده های اجتماعی ام از پنجره صداوسیما و حنجره دوستان هنرمند شنیده بشوند. شاید در حوزه ادبیات پایداری و شعر دفاع مقدس به حد کافی چهره شناخته شده ای باشم یا سیاست را لااقل در شعر، در برابر دیانت به زانو در آورده باشم و شاید هم نه! هرچند شاید هیچ وقت، هیچ یک از این درونمایه ها را برای شاعری کنار نگذارم...

اما از تمام شایدویایدها که بگذریم، یک نکته را خوب فهمیده ام: آنچه به من آبرو بخشید، شعر آیینی بود.

شاعر آیینی از منظر مخاطبان، یک انسان به تمام معناست. شخصیتی است که قبل از شاعری یا از قبل شاعری، به انسان تبدیل شده است: انسانی پاک و زلال، سربلند و سربه زیر، افتاده و دستگیر و...؛ اما دریغ از من! منی که همچنان با شعر، رام نشده ام!

کتاب پیش روی شما مخاطب عزیز، قصد دارد به شرط توفیق، بهان های باشد هرچند کوچک، برای پوشیدن جرعه ای از دریای بی کران معرفت آل الله. تفسیر آه می خواهد دست کم به اندازه یک مصراع، در دلتان جایی برای خود دست و پا کند. با هر سطری دلتان لرزید، در حق همه عزیزانی که در تهیه این کتاب زحمت کشیده اند، دعا بفرمایید!

از تمام آنچه نوشته ام و خواهید خواند،

در حسرت یک مصرع پرواز بلند است

مجموعه برهم زده بال و پر من (1)

محمدحسین ملکیان

ص: 8

---

1- . بیتی از صائب تبریزی.



هرچه از او بنویسیم و بگوییم، کم است

شعر خیلی بشود، نقش و نگار حرم است

ص: 9

پس خدا قرار را به خلقت جهان گذاشت

«حا» و «میم» را در ابتدای داستان گذاشت

«هَلْ آتَى عَلِيَّ الْ...» به چهره‌ی علی نگاه کرد

با علی، هر آنچه را که داشت، در میان گذاشت

با علی، چقدر حرف‌های عاشقانه داشت

سوره‌ای سرود و نام سوره را «دخان» گذاشت

و عده‌ی بهشت داد و دید صبر ما کم است

در نجف، بهشت را برای دوستان گذاشت

میزبان... چه میزبان لایقی ست این علی

رزق بچه‌هاش را جلوی میهمان گذاشت!

میهمان... چه میهمان عاشقی ست این علی

چشمِ روشنی لیلَه المبیّت، جان گذاشت

چشم‌ها... چه چشم‌های نافذی ست با علی

در عرب، که غیر از او دو تیر در کمان گذاشت؟!

از تنور و آسیاب خانه اش خدا گواه

نان اگر درست شد، برای این و آن گذاشت

کعبه، ذوالفقار، فرقِ سر: خدا به یک شکاف

در مسیر رفت و آمد علی نشان گذاشت

دست معجز پیامبر شکافت ماه را

امتداد آن مسیر را در آسمان گذاشت

اول بهار بود، یاس خانه علی

غنچه زد که گل‌کُند؛ ولی مگر خزان گذاشت؟!

ص: 11

گفتند پاسخ «آزنی»، «لَنْ تُرَانِي» است

با او ولی قرار، قراری نهانی است

بیهوده نیست عالم و آدم دچار اوست

در خشم نیز شهره به شیرین زبانی است

زاهدترین خَلق خدا وقت پیری است

عابدترین خَلق خدا در جوانی است

با اهلِ مهر، دوستی اش جاودانه است

با اهلِ کینه، پیشه او مهربانی است

قرآن او بلیغ تر از هر قصیده ای ست

آن هم دمی که شغل عرب شعرخوانی است

در دوره ای که جنگ جهانی ست کار خلق

قربان او که پرچم صلحش جهانی است

هفتاد نسلِ من به همین سطر دل خوشیم

سلمان که از پیامبر است، اصفهانی است

خدا گذاشته جبریل را دعاگوی جاننش

سلام پاک خدا بر محمد و پدرانش

درود باد بر آن کس که کس در عالم امکان

به درک او نرسیده ست حدّ حدس و گمانش

همان کسی که خدا موقع حساب عمل ها

برای بخشش ما خیره می شود به دهانش

همان کسی که به نرمی، قدم گذاشت به دنیا

به لرزه آمده اما «مدائن» از هیجانش

همان که مادر من با دعای صدصلواتش

به وقت حادثه، پوشانده جوشنی به جوانش

مقدم است به هر شاعری، مدیحه سرایش

تراز ارزش هر مجلسی ست مرثیه خوانش

مقدمه ست برای کلام، حرف و حدیثش

مقدم است برای کلام، نام گرانش

جهان بهانهٔ خلق محمد است؛ وگرنه  
نداشت ارزشِ بودن، جهان و هرچه در آتش  
جهان یتیم کهنسال اوست از دم خلقت  
محمد است پدر، خلق نیز طفل دوانش  
هر آن که شوکت این نسل را بریده، بخواند  
به حکم سورهٔ کوثر بریده باد زبانش!  
هر آن که با صلواتی در دکان بگشاید  
گشوده است در رزق را به روی دکانش  
که صخرهٔ کف دریاست، جیره خوار وجودش  
و زندهٔ گرمش، کرم کوچکی که میانش  
به آن که سنگ به دندان او زده ست، بگویند  
دعا نموده محمد به حال سفرهٔ نانش  
محمد است چنین و محمد است چنان و  
بهانه ای ست برای غزل، چنین و چنانش  
چه می شود بنویسم از اعتدال محمد؟  
که ناتوان شده سعدی به وصف سر و روانش

دعا به حال دل مؤمن است طرز نگاهش

کلید قفل دل کافر است طرز بیانش

کسی که هرچه بگویم از او کم است، چه گویم؟

کرامتی ست عیان؛ پس چه حاجتی به بیانش

سلام من به کجا می رسد که هست دمام

خدا درود فرست و ملک سلام رسانش

ص: 15

## حرف آخر

میان باطل و حق باز هم مجادله شد

گذاشت پا به میان عشق و ختم قائله شد

محمد آمد و اهل کساء را آورد

ورق ورق کتب کفر، برگ باطله شد

محمد آمد و با پنج پاسخ محکم

جواب گوی هزاران هزار مسئله شد

چه دید اُسقف نجران درون انجیلش

که بین راه، پشیمان از این معامله شد

خدا به خلق جهان حرف آخرش رازد

و حرف آخر او آیه مباهله شد



فقط کافی ست تا احمد بچرخاند زبانش را  
خدا بر خاک می اندازد آنی آسمانش را  
گمانش را نکن بشناسی او را، این گمان روزی  
مرا برده ست آنجا که نمی کردم گمانش را  
محمد را خدا بر عرش برد و بعد از آن برداشت  
برای آنکه نااهلی نیاید، نردبانش را (1)  
سلیمان عرشِ زیر پای احمد را اگر می دید  
نمی انداخت دیگر زیر پا فرس روانش را  
کتاب بسته ای در عالم امکان نخواهی یافت  
که قبلاً و نکرده احمدِ اُمّی میانش را  
سخنرانان عالم لال می مانند از حیرت  
اگر او رو کند یک گوشه از فوّ بیانش را  
چنان بر حق سخن می گوید و گفتار خوش دارد  
که قربان می رود هم دوست، هم دشمن، دهانش را

ص: 17

کدامین شاه را دیدی گدای او نباشد؟ ها؟!!

که با سگ نیز قسمت کرده حتی قرص ناناش را

خدا رحمت کند تا هست دنیا، دوستانش را

خدا لعنت کند تا هست عقیبا، دشمنانش را

دریغ آن دم که زهرا «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا» را

شنید و گریه کرد و نصفه و نیمه اذانش را...

ص: 18

صبح غدیر آمد که برخیزند خلق از خواب

یک عده از بغض علی دیشب نخواهند

### هم برکه، هم دریا

من ماجرا را خوب یادم هست؛ چون کاروان ما جلوتر بود

پیکری رسید و گفت: «برگردید!» دستور، دستور پیغمبر بود

چرخید سرهای شترها مان؛ چون با محمد بود دل هامان

فرمان بری از حرف پیغمبر، با حج برای ما برابر بود

خیل عظیم حج گزاران را گرد درختانی کهن دیدیم

کار بنای سایه بان ها با عمار و سلمان و ابوذر بود

زنگ شترها از صدا افتاد، از دشت حتی رد نمی شد باد

راوی به حرف خویش پایان داد؛ یعنی محمد روی منبر بود

«الْيَوْمُ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَ...» (1) «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ عَلَيَّ مَوْلَاهُ...» (2)

بانگ رسایی داشت پیغمبر، هر چند بعضی گوش ها کر بود

ص: 19

---

1- [1] نک: مائده، 3.

2- [2] اشاره به این فرموده پیامبر اکرم؟ ص؟ در غدیر خم: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَيَّ مَوْلَاهُ» (محمد بن یعقوب کلینی، الاصول من الکافی، ج 1، ص 420).

آن ها که می دیدند، می خواندند از چشم پیغمبر مرادش را

آن ها که نشنیدند، می دیدند در دست او دستِ برادر بود

هم برکه، هم دریا شهادت داد؛ هم طور، هم سینا شهادت داد

حتی شن صحرا شهادت داد، حکم ولایت دست حیدر بود

از خندق و از بدر تا خیبر، تا لحظه آخر که در بستر...

از ابتدا حرف از ولایت بود؛ آری، ولایت حرف آخر بود

ص: 20

به جا آورد پیغمبر توّلاً و تبرّاً را

همین که بین مردم برد بالا دست مولا را

چه دستی بود آن دستی که بالا برد پیغمبر!

همان دستی که خود جا داد در آن، دست زهرا را!

کدامین دست؟ آن که در هوا چرخاند خیبر را

کدامین دست؟ آن که روی خاک انداخت بت ها را

همان دستی که پشت پا به دنیا زد که نفروشد

به نان گرم و آب سرد دنیا، فیض عُقبا را

همان دستی که میزان کرد شاهین ترازو را

که بالا برد پایین را و پایین برد بالا را

همان دستی که کشف علم و ستر عیب کرد؛ آری

که پیدا کرد پنهان را و پنهان کرد پیدا را

که بالا رفت اگر، با تیغ بالا رفت در میدان

که غالب بود با شمشیر و بی شمشیر، دعوا را

که هر انگشت آن، «گنجینه الاذکار» و هر بندش  
کلیدی بود از یک باغ جنت، اهل تقوا را  
که کف بین های عالم مانده حیران در خم خطش  
که جز شخص محمد، کس نخواند این خط خوانا را  
علی را بر جهازی مرتفع آورد پیغمبر  
و در واقع گرفت از جمعیت، دیوار حاشا را  
و جبریل امین هم بوسه زد روز غدیر خم  
به دستانی که روزی عده ای بستند آن ها را!

ص: 22

## قرآنِ فاطمه

هستی شده ست در ازل از آنِ فاطمه

هستی که نیست در خورِ ایمانِ فاطمه

چرخِ فلک که ماتِ جلالش من و توایم

دستاس کهنه ای ست به دستانِ فاطمه

آوردن پیام الهی بهانه بود

جبریل بود در طلبِ نانِ فاطمه

گفتیم شور عشق کجا یافت می شود؟

کردند اشاره ای به نمکدانِ فاطمه

هرگز فقیر نیست، یتیم و اسیر نیست

هرکس که وعده ای شده مهمانِ فاطمه

پیغمبر خدا به علی گفت: فاطمه

جان من است، جان تو و جانِ فاطمه!

آمد چه تیرها به هوایِ علی؛ ولی

فوراً کمانه کرد به فرمانِ فاطمه

وَاللّٰهُ نِيسْت هِيچ كَسِي جَز خُوْدِ عَلِي

منظور آيه قرآنِ فاطمه

با اينكه دست خلق به دامان اين علي ست

دست خودِ علي ست، به دامانِ فاطمه

در روزه داريِ علي و ما تفاوتی ست

ماه علي ست صورت پنهانِ فاطمه!

پيدااست بند زندگيِ اين دو محكم است

از وصله های جامه ارزانِ فاطمه

كشورگشاست، كارگشا نيست تيغ زور

ايرانيان شدند مسلمانِ فاطمه

در عاقبت، مراجع دين تازه می شوند

شاگرد كودكان دبستانِ فاطمه

ما را نظر به لطفِ نه چندانِ غير نيست

ما را بس است لطفِ دوچندانِ فاطمه

لطفی کن ای خدا که بگوئیم روز حشر

پاسخ به «هَلْ آتَى عَلَى الْإِنْسَانِ»<sup>(1)</sup> فاطمه!

ص: 24



## ظرف عسل

به غیر عشق علی، پس زدیم هر هوسی را  
فقط نه ما که علی محو خویش کرده بسی را  
برای مدح علی، شعر دست و پا زده عمری  
چراکه ظرف عسل نقله می کند مگسی را  
اگر که ذکر علی دم به دم نبود در عالم  
نبود هیچ امیدی به بازدم نفسی را  
ندوخته ست یقین چشم بر ردای خلافت  
کسی که وصله نماید لباس مندرسی را  
فقیر، آن که نخورده ست آب ودانه ای از او  
اسیر، آن که رها می کند چنین قفسی را  
گناهکارترین و امیدوارترینیم  
بین گماشته بر ما خدا چه دادرسی را!  
به کوفیان حرجی نیست؛ چون که مسجدشان هم  
به جز علی، نشکسته نماز هیچ کسی را

دم به دم فاطمه با هر قدمش گفت: «علی»

چه مبارک قدمی و چه مبارک غزلی!

همه گفتند: «عَلَيْ بَشْرٌ كَيْفَ بَشْرٍ»<sup>(1)</sup>

و علی گفت که «زُهْرًا بَشْرٌ كُفُو عَلِيٍّ!»

کیست زهرا؟ همه گفتند: همانند علی ست

و علی کیست؟ همانی که ندارد بدلی

به خدا گفت: هوادار علی تا ابدم

و خدا گفت: هوادار علی از ازلی

گفت آهت به دل سنگ اثر خواهد کرد

که نماند پس از این لات و عُزَى و هُبَلَى

بعد هر ذکرِ دعا، فاطمه نجوا می کرد:

«بِعَلِيٍّ بِعَلِيٍّ بِعَلِيٍّ بِعَلِيٍّ!»

عصمت فاطمه یک سوره پر از تأویل است

پرده خانه اش از بال و پَر جبریل است

ص: 26

---

1- . نک: سلیم بن قیس هلالی، کتاب سلیم بن قیس هلالی، ج 2، ص 933.

می برد جامه نورا به گدا بسپارد  
از همین پیرهن کهنه رضایت دارد  
از پس پرده، ببین دست کریمش پیداست  
سادگی پهن شده روی گلیمش، پیداست  
سایه ای خم شده و دست به پهلو زده است  
سایه این خانه کوچک را جارو زده است  
کیست او؟ نیست کسی در دو جهان ماندش  
ابر و باد و مه و خورشید و فلک در بندش  
ریسمانی که به پای همه بسته است زمین  
پیش او سست تر است از نخ گردنبندش  
آدمی بندگی آموخت اگر از پدرش  
عالم آزادگی آموخته از فرزندش  
در توحید دری بود که در آتش سوخت  
در تزویر دری بود که حیدر گندش  
کار مولا شده بر چهره او زل بزند  
که مگر باز شود باز گل لبخندش

نور با آینه وقتی که مقابل باشد  
ذره کوچک تر از آن است که حائل باشد  
نور، زهراست و آینه علی؛ ذره کجاست؟!  
که در این بین فقط عاقل و باطل باشد!  
برترین خلقت دنیاست، عجب نیست اگر  
که علی نیز به زهرا متوسل باشد  
رو به قبله ست همه عمر، خدا می داند  
قبله بایست به سمتش متمایل باشد  
اگر این طرز نماز است که او می خواند  
ترس دارم که نماز همه باطل باشد  
دل محال است؛ ولی عقل دلش می خواهد  
بین زهرا و خدا فاصله قائل باشد  
فعل اگر چرخش و دسداس اگر مفعول است  
قید عشق است، اگر فاطمه فاعل باشد  
یک نفر آمده در را به لگد می کوبد  
پشت در باز هم ای کاش که سائل باشد

نیم رخ می شود، انگار علی آمده است

ماه، دیگر به دلش نیست که کامل باشد

مانده در دستِ که راوی بگذارد مرهم

بس که بیمار و پرستار شبیه اند به هم!

ص: 29

شکاف آیا دلایش چیست وقتی خانه در دارد؟!

کسی باید که از این راز کعبه پرده بردارد

به دنبال چه می گردند گرد کعبه حاجی ها؟

به غیر از آنچه دیدم در نجف، چیزی مگر دارد؟!

بیا و سنگ حیدر را بزن بر سینه، ای حاجی

که والله از حَجْر بوسی، ثوابی بیشتر دارد

بیا! هرکس علی را دیده باشد، کعبه را دیده

شکافی بر تن کعبه ست که مولا به سر دارد

لباس کعبه را هر سال گیرم نو کنند، اما

لباس نوبه زخم کهنه او کی اثر دارد؟!

دهان کعبه را بایست هم با نقره می بستند

که از اسرار صاحب خانه و مهمان خبر دارد

چه بدبخت است آن قومی که «شَقَّ الكعبه» را دیده

و از پیغمبر خود خواهش «شَقَّ القمر» دارد!

علی را این و آن، نون «لنا»<sup>(1)</sup> خواندند و فهمیدم

چرا مولا همیشه با خودش تیغ دو سر دارد

ص: 31

---

1- . مثلی است در میان عرب، کنایه از شخصی که بین دو بلندقدتر از خود قرار گرفته است، مثل دندانۀ حرف «نون» میان حروف «لام» و «الف» در واژه «لنا».

فلک امشب نشان داده ست روی دیگر خود را  
که پس می گیرد از خلق جهان، پیغمبر خود را  
محمد آخرین برگ نبوت بود از این دفتر  
خدا می بندد از این لحظه، دیگر دفتر خود را  
فلک می ریزد امشب بر سر خود، خاک عالم را  
ملک بر اشک چشمش می کشد بال و پر خود را  
یکی «إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (1) روی لبش جاری ست  
یکی با گریه می گیرد سر زانو، سر خود را  
تمام عمر رو به قبله بود و حال می خواهد  
بچرخاند به سمت قبله، حتی بستر خود را  
بزرگان گرد او هستند و می چرخد سرش سمتی  
که تنها و به تنهایی ببیند حیدر خود را  
علی ماند و پی کاری همه رفتند، پیغمبر  
به دوش این و آن نگذاشت، حتی پیکر خود را

ص: 32



کسی دکان نگشوده ست بی جواز علی

که رزق هیچ کسی نیست بی نیاز علی

خدا به داد ترازوی این و آن برسد

اگر حساب بسنجند با تراز علی!

جهان سؤال بزرگی ست، کشف خواهد شد

اگر که چاه بگویند چه بود راز علی

گره به کار خود انداختی طناب! چرا؟

چه خواستی که نداده ست دستِ باز علی؟!

پرس از آن که دو دستی غلاف را چسبید

چه دیده از دو دم تیغِ یکه تاز علی؟!

به کوفه نیست امیدی که مسجدش نشکست

نماز هیچ کسی را به جز نماز علی

یکه بود و بی حریف، این شد که لشکر باب شد

لشکری را کُشت، جنگ نابرابر باب شد

تیغ برکف، با نقابی از دل لشکر گذشت

در عرب، تشبیه ابروها به خنجر باب شد

هیبتش را چون مؤذن داخل محراب دید

ابتدای هر اذان «اللَّهُ أَكْبَرُ» باب شد

شیعیان توحیدشان را در ولایت یافتند

در نماز این شد که بعد از «حمد»، «کوثر» باب شد

اصلاً از وقتی که فهمیدیم کوثر با علی ست

ختم قرآن بین ما از جزء آخر باب شد

گفت پیغمبر: «أَنَا عَلِمْتُ عَلِيَّ بِأُهَا»<sup>(1)</sup>

در مدینه ناگهان سوزاندن در باب شد!

هرچه را شد، باب کردند؛ آخرش اما چه شد؟

آخرش حیدر امیرالمؤمنین، ارباب شد!

ص: 34

---

1- . نک: محمدبن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، امالی الصدوق، ص 345.

## یا کریم!

برکت نان به خاطر حسن است: شاطران از قدیم می گویند

تاجران بزرگ صبح به صبح، زیر لب «یا کریم» می گویند

سائل از شرم درزدن بیگانه، خادم از خاکروبی درگاه

بی نیازند، من نمی گویم: آفتاب و نسیم می گویند

نه دری داری و نه دربانی، نه پس هفت پرده پنهانی

زائران حاجتی اگر دارند، به خودت مستقیم می گویند

مرقد ساده تماشایی! باتمام وجود، تنهایی!

از تو با این وجود، می ترسند: نرده های ضخیم می گویند!

خواستی تا به خاطر زهرا، نگذارند خلق پا اینجا

پس تو هم یک مدافع حرمی: عقل های سلیم می گویند!

## صلح معنای دیگری دارد

صلح وقتی به معنی صلح است که پذیرنده سنگری دارد  
و اگر صلح را قبول نکرد، پشت گرمی به لشکری دارد  
و اگر پرچم سفید نداشت یا به یاران خود امید نداشت  
سر به زانوی غم اگر که گذاشت، دامن مهر مادری دارد  
دامن مادری اگر که نداشت، چاره دیگری اگر که نداشت  
باز در اوج بی کسی هایش، سر در آغوش همسری دارد  
سنگری نیست، لشکری هم نیست، چند وقتی ست مادری هم نیست  
پشت این مرد، ظاهراً خالی ست: نه... که در پشت خنجری دارد!  
همه درها به روی او بسته، همه درها به روی او بسته  
همه درها به روی او...؛ اما همچنان رو به غم، دری دارد  
زنی آمد میان بیت نشست، کاسه زهر را گرفت به دست  
به خیالش که خانه تاریخ، شیشه های مشجری دارد  
هرچه گشتم میان باطل و حق، هیچ حرفی به غیر جنگ نبود  
ای لغت نامه ها، قبول کنید: صلح معنای دیگری دارد!

## یک کف دست آب

چقدر ریخته هر گوشه و کنار، غم اینجا

نشسته روی دوزانو، امام هر قدم اینجا

ندا رسید که باز این چه شورش است در عالم؟

خبر رسید به آل علی شده ستم اینجا

درست پای همین نخل راست قامت رعنا

امام بر سر نعش کسی شده ست خم اینجا

همان که بر لب این رود، شسته از تن خود دست

نخورده یک کف دست آب، اگر چه دست کم اینجا

سرش هنوز به این سمت مانده، این سوی میدان

اگر غلط نکنم، خورده بر زمین علم اینجا

نمانده فاصله ای در میان این دو برادر

اگر چه یک حرم آنجا، اگر چه یک حرم اینجا!

چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است دوباره

که باز، سینه زنان، محتشم گرفته دم اینجا؟

عزای اشرف اولاد آدم است، دریغا!

همیشه قصه ما ختم می شود به همین جا

اگر که فرشچیان طرح خود کند تن او را

هزار مرتبه بایست بشکند قلم اینجا

که بند آمده در وصف بندبند تن او

زبان قاصر ترکیب بند محتشم اینجا

ص: 38

دم مرگش به چشم خود دیدم  
پدرم با سه «یا حسین» چه کرد  
کمرم را شکست داغ پدر  
داغ فرزند با حسین چه کرد؟!  
بعدِ عباس، هیچ کس پرسید  
با غم بچه ها حسین چه کرد؟!  
آن همه درد را چه کرد حسین؟!  
آن همه درد را حسین چه کرد؟!  
سر از تن جدا، حسین چه دید؟!  
تنِ بی دست و پا، حسین چه کرد؟!  
از بلندای تلّ زینبیه  
زینب آن روز، تا حسین چه کرد؟!  
با حسین، آه، کربلا بد کرد!  
آه، با کربلا حسین چه کرد?!

بين گودال هم دعامان کرد

با همان يك دعا حسين چه کرد!

با غريقان، بدون آب بين

كشتی ناخدا حسين چه کرد!

ص: 40



«أَللهُ أَكْبَرُ» بر قد و بالای اکبر!

دیگر نخواهد شد کسی همتای اکبر

او «أَشْجَعُ النَّاسِ» است؛ یعنی باز می گشت

می رفت اگر هرکس به میدان جای اکبر

او «أَشْبَهُ النَّاسِ» است؛ یعنی مات می کرد

هر دیده ای را چهره زیبای اکبر

«لَا يُؤْتِرُ الدُّنْيَا عَلَي دِينِهِ»<sup>(1)</sup> که دارد

حال و هوای دیگری دنیای اکبر

«مَنْ لَا يَبِيعُ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ»<sup>(2)</sup> به جز او؟

الحق که شکی نیست در تقوای اکبر!

هر کینه ای در سینه پنهان داشت کوفه

امروز، یکجا می گذارد پای اکبر

این اکبر لیلاست، واویلائی لیل!

با کوفیان تنهاست، واویلائی اکبر!

ص: 41

---

(1) - [1] دنیا را بر دینش ترجیح نداد (نک: محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج 98، ص 316).  
(2) - [2] (چه کسی حق را به باطل فروخت؟) (نک: محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج 98، ص 316).

این «ارباباً ارباباً» اکبر لیلاست، پیداست

از گریه پنهانی لیلا ی اکبر

گفتند راوی ها حسین آن روز می گفت:

لطفی ندارد زندگی منهای اکبر!

ص: 42

از جنس حیدر است رجزها که از بر است  
با «یا علی» همیشه دهانش معطر است  
در وصف او کتاب فراوان نوشته اند  
دیگر نوشته اند که این مرد، دیگر است  
در آسیاب کوفه نکرده ست موسفید  
او پیر پای منبر اولاد حیدر است  
بر دست اگر که نیزه بگیرند، سربلند  
در دست اگر که تیغ بگیرند، او سر است  
با سنگ و تیر و نیزه و شمشیر آمدند  
حق داشتند، جبهه شان نابرابر است!  
تیغ از غلاف خویش اگر در بیاورد  
تنها خودش به منزله چند لشکر است  
با تیغ در غلاف، به میدان قدم گذاشت  
گفت آن که پای پس کشد، از مرد کمتر است

حاشا نفس نفس بزند پیر کارزار

این ها نفس نفس که نه، ذکر مکرر است

وقتی حبیب روی دوزانوی خود نشست

دیدند شیر معرکه دیگر کبوتر است

وقتی حبیب روی دوزانوی خود نشست

وحشت نکرد از اینکه سرش پای خنجر است

وقتی حبیب روی دوزانوی خود نشست

معلوم بود فکر لب خشک اصغر است

وقتی حبیب روی دوزانوی خود نشست

پیچید بوی سیب و این، بیت آخر است

ص: 44

## پهلوانِ روضه خوا نها

پیر این میخانه مست است، از جوان ها بیشتر

با همه مستی ش، هشیار است از آن ها بیشتر

بُرده سهم از استکانِ سرپر آب حیات

استکانش از تمام استکان ها بیشتر

بیشتر در زندگی نام علی را برده است

این چنین مانده ست نامش بر زبان ها بیشتر

بر زبان چرخاند نامش را، دهان ها باز شد

تیغ برکف چرخ زد، وا شد دهان ها بیشتر

هرچه او شمشیر را چرخاند، آن ها نیزه را

هرچه کمتر قامتش خم شد، کمان ها بیشتر

می شناسندش تمام پهلوان های جهان

می شناسندش دریغا روضه خوان ها بیشتر!

ص: 45

چه سخت بود درونِ رکابِ بردنِ پایش

برای او نه، برای پدر که کرد دعایش

همان که از پسرش دل برید، در دلش اما

به وقت بدرقه می خواند «انْ یَکَاد» (1). برایش

همان که نعره او پاره کرد گوش فلک را

همان که بر سر نعش پسر گرفت صدایش

آهای لشکر شامی! از اعتقاد شماها

خدا گواه که محکم تر است بند قبایش

خدا گواه که صد چاک خورده بر تنش؛ اما

هنوز فکر قیام است با تمام قوایش

خدا گواه که کوتاهی است نشناسیدش

خدا گواه که طولانی است نافله هایش

آهای داغ جوان دیده ها! چگونه نگریم؟

گلی که دست شما داده ام، چه مانده به جایش؟!

ص: 46

به گریه گفت پدر: «هُؤْلَاءُ بَضْعَةٌ مِنِّي» (1)

و پاره تن خود را گذاشت بین عبایش

به پاست در همه عالم، هنوز گرد نبردش

نشسته اند ملائک هنوز هم به عزایش

شباهتش به پیمبر روایتی ست مکرر

چه تیرها که نیامد از این جهت به هوایش!

ص: 47

---

1- . این ها پاره های وجود من اند.

بیماری او علت گرمای تنش نیست  
دل‌تنگ نبرد است، توان در بدنش نیست  
می سوزد از این داغ که یک مرد نمانده ست  
مانده ست؛ ولی قدرت برخاستش نیست  
می سوزد از این رو که تن مانده به گودال  
از اهل کسا است؛ ولی پیرهنش نیست!  
می سوزد از این درد که با هموطنانش  
هرگوشه دنیا برود، در وطنش نیست  
ای وای، اگر دم بزند، لب بگشاید  
حتی دم شمشیر، جواب سخنش نیست!  
بیرون زده از خیمه و دل تنگ نبرد است  
لب هاش چه خشک است، بر و روش چه زرد است!  
بیرون زده از خیمه چه نوری، چه امامی  
بیرون زده در روز، عجب ماه تمامی!



می آید و در راه «قیاماً وُفُعوداً»

گامی به زمین خورده و برخاسته گامی

می آید و پیشانی او صبح، چه صبحی!

می آید و پیش نظرش شام... چه شامی!

شمشیر به دست آمده لبیک بگوید

بی آنکه بگوید پدر از جنگ، کلامی

او تشنه سب است: چه سبیبی، چه نصیبی!

این بوی حبیب است: چه عطری، چه مشامی!

یک مرد به جا مانده، چه آغاز غریبی!

یک مرد به جا مانده، عجب حُسن ختامی!

دل ها همه هستند اسیرش، چه اسیری!

شاهان همه هستند فقیرش، چه امیری!

با تشنه لبان دم زدن از آب، عذاب است

شرمنده ام از رویت اگر قافیه آب است!

شرمنده ام از روی تو، تنها نه فقط من

از شرم تو بر صورت خورشید، نقاب است!

زینب سر بالین تو با گریه نشسته  
ترکردن پیشانی بیمار، ثواب است  
در خیمه، برای عطشت نیست جوابی  
از خیمه که بیرون بروی، تیر جواب است  
درد تو به تشریح، مضامین مقاتل  
آه تو به تفسیر، خودش چند کتاب است  
چشمان تو بسته ست، عجب روضه بازی  
با تربت گودال که سرگرم نمازی!  
ای هر سخنت، هر عملت، آیه قرآن!  
ای کوثر جاری شده در سوره انسان!  
ای لرزش اندام تو هنگام عبادت  
یعنی که قوی آمده ای بر سر پیمان!  
هر سجده تو یک شب یلدای خلاق  
هر ذکر تو یک سنگ به پیشانی شیطان  
در گودی و بر نیزه و در طشت چه دیدی  
ای موی تو هر سال در این ماه پریشان!؟

بر پشت شتر، در غل و زنجیر چه دیدی

ای بی سروسامان شده سربه گریبان!

در قصر چه کردند؟ چه دیدی؟ چه شنیدی

ای روضه سر بسته در این مصرع عریان؟!

افتاده ای از پشت شتر؟ از غم سرها؟

با نیزه رسیده ست به این شهر، خبرها!

ص: 51

ماه روی و سبزپوش و چیره دست و موکمند

هرچه گشتم، پاک بازانی شبیه او کم اند

«أشبهُ النَّاسِ» است اکبر، شاهد این ادعا

قرص صورت، نورِ پیشانی، خمِ ابرو، کم اند؟!!

نیمی از لشکر پیمبر را زیارت کرده اند

منکران این شباهت های خلق و خو کم اند

دست او دارد نمک، بازوش تیغ آبدار

بی نصیبان از خم آن دست و آن بازو کم اند

قبض روح از کارهای قبضه شمشیر اوست

رفته هرسو، لشکر ابن زیاد آن سو کم اند

عاشقان وصف قرص روی او کم نیستند

عارفان شرح پیچ و تاب آن گیسو کم اند

می شد از اسمش بفهمی «إِزْباً إِزْباً» می شود

دشمنان او زیاد و دوستان او کم اند

## هیئات!

او تک و تنه‌است، دشمن سر نمی افتد چرا؟!!

با علی اکبر کسی پس در نمی افتد چرا؟!!

أشبهُ الناسی که می گویند مردم، آمده ست

هیچ کس پس یاد پیغمبر نمی افتد چرا؟!!

کینه دارند از علی، می داند اکبر هم؛ ولی

از دهانش ذکر «یا حیدر» نمی افتد چرا؟!!

در دلیری، در جوانمردی اش، اگر تردید هست

«إِزْحَم...إِزْحَم» از لب لشکر نمی افتد چرا؟!!

هم عطش دارد، هم از سر تا به پایش خونی است

لرزه بر آن قامت و پیکر نمی افتد چرا؟!!

تشنه برگشت و حسین از دیدن او جان گرفت

راه او بر خیمه ها دیگر نمی افتد چرا؟!!

هرکه آمد ضربتی بر پیکرش زد، رد که شد

گفت: هیئات! این علی اکبر نمی افتد چرا؟!!

کوه هم باشد، کمر خم می کند از بار داغ

فکر می کردی حسین آخر نمی افتد؟ چرا!!

## نشان حرمله

چگونه از پدرش انتظار داشته باشد  
اگر که لب به لبِ خشک او گذاشته باشد  
چگونه آب بخواهد از آن سپاه که دشمن  
برای یک یکشان لشکری گماشته باشد  
بین چه می کشد آن باغبان که غنچه خود را  
کنار آب و در افسوس آب کاشته باشد  
حسین دید جهان نیست جای شعر بلندش  
مگر که با قلم کوچکش نگاشته باشد  
نشان حرمله قلب حسین بود از اول  
گمان کنم اصغر، سر گرو گذاشته باشد!

قبول دارم در کربلا صواب نکردم  
ملامتم نکن! آغوش را جواب نکردم  
همهٔ توان خودش را گذاشت حرمله؛ اما  
خدا گواه، به سمت علی شتاب نکردم!  
به زهر، کام مرا تلخ کرد حرمله؛ اما  
هوای بوسه بر آن شیشهٔ گلاب نکردم  
هزار بار مرا سمت مشک آب فرستاد  
ولی به حضرت عباس، فکر آب نکردم!  
دو راه داشتم: اصغر، حسین... ساده بگویم  
که چشم بستم و از این دو انتخاب نکردم  
به تیره بختی من تیر نیست در همه عالم  
که هیچ کار برای دل رباب نکردم

آن صبح رو که مطلع شعرم جبین اوست

موسی به دین اوست و عیسی به دین اوست

هر حلقه حلقه حلقه آن گیسوی شبش

آورده است سلسله ای را به مذهبش

پیچیدگی زلفش حل المسائل است

با عقل و عشق، نیم نگاهش معادل است

زانو زده ست منطق و عرفان، برایش

حکمت نشانده فلسفه را پای منبرش

استاد حل مسئله با غمزه می شود

درد دلش دعای ابوحمزه می شود

هرکس که دیده جذبه او را، موافق است

بهلول مبتلا به جنون نیست، عاشق است

از عطر او بهار گرفته ست شمه ای

شیخ الائمه است و چه شیخ الائمه ای



از هرچه داشته، سر پیمان گذاشته  
از جان گذشته ای ست که از جان گذاشته  
آتش زدند پشت در او که سال ها  
پشت در تمامی شان نان گذاشته  
آن قدر صادق است که از رزق بچه هاش  
برداشته، برای یتیمان گذاشته  
حق گفته ام اگر که بگویم پیمبر است  
از خود، به ارث بس که مسلمان گذاشته  
هر مجتهد که دست به دامان او شده  
در اجتهاد، دست به قرآن گذاشته<sup>(1)</sup>  
دشمن اگر که ترس ندارد از او، چرا  
این قدر در بقیع، نگهبان گذاشته؟!  
آن قدر ساده است حریمش که فاخته  
از شش جهت، امام ششم را شناخته

ص: 57

---

1- . اشاره به این مهم که مددگرفتن از اهل بیت؟ عهم؟ استمداد از قرآن است.

## «زینب، زینب...»!

تو بی تابی و این را پیچ و تاب جاده می فهمد

سر بر نی، تن در قتلگاه افتاده می فهمد

تو مظلومی و این را مادرت در سجده می گوید

و حرف مادرت را تربت سجاده می فهمد

تو تنهایی و امضاهاى پای نامه می گوید

و این را هرکه دعوت نامه نفرستاده می فهمد

تو آرامی و این آرامش پیدای پنهان را

فقط طفلی که دستش را به دست داده می فهمد

تو بی تابى، تو مظلومی، تو تنهایی، تو آرامی

تورا اما که با این شرح حال ساده می فهمد؟!!

تو «زینب زینب» یک لهجه بی غلّ و غش هستی

تو اوج نوحه ای! این را مؤذن زاده می فهمد!

روضه تمام و اشک ناتمام، زینب است

داغ دار هر دوازده امام، زینب است

طوس، جمکران، بقیع، کاظمین، سامرا

کربلا، نجف، مدینه، مکه، شام، زینب است

دشمن آنچه داشت را گذاشت پای فتح شام

چون برای شیعه پرچم قیام، زینب است

راه مکه بسته، ما که حج نرفته نیستیم!

کعبه مان حسین و مسجدالحرام، زینب است

دسته دسته حاجیان به مکه می‌روند و ما

می‌رویم شام: رمز انتقام «زینب» است

مشعرالحرام یک مدافع حرم، حرم

ذکر دائم وقوف او «سلام زینب» است

زخم پشت زخم، پشت زخم خورده ایم و شکر

التیام، التیام، التیام، زینب است

اهتزاز پرچم حسینی ات عَلی الدوام!

«یا سلاله الولا یه»، «یا شریکه الامام»!

هرچه خطبه خوانده و نخوانده حیدر، از بر است

در فصاحه و بلاغه، با علی برابر است

زینب از پیام آوران کربلاست، نه!

طبق گفته های راویان، خودش پیمبر است

می شود عوض کند عطای او، دعای او

آنچه را مقرر است و آنچه را مقدر است

بس که اهل خانه آشنای دردِ غربت اند

در مقام دختر است و خواهر است و مادر است

شاعرم، عصای دست من مبالغه ست و باز

آنچه هست از آنچه وصف می کنم، فزون تر است

عقل کاملی و عقل مانده از تو در عجب

«یا عقيله النبوه»، «یا عقيله العرب»!

زینتی؛ ولی ندیده چشم این و آن تورا

جز به چشم دل ندیده اند عاشقان تورا

راویان تو را قیاس کرده اند با علی  
چون نمی شود بیاورند در بیان، تو را  
گفته تو گفته علی ست؛ چون علی گرفت  
لقمه از دهانش و گذاشت در دهان تو را  
بی کس این چنین که آمدی به چشم، نیستی  
دسته ای ملک گرفته اند در میان، تو را  
خطبه ای بخوان، دوباره زنده می شود علی  
«یا وَلِیدُهُ الفصاحه»، «یا وَلِیدُهُ الولی»!  
سر که می رسد، به شامیان خبر که می رسد  
سنگ می زند به اهل بیت، هر که می رسد  
رسم خاندان مصطفی ست، نسل پشت نسل  
ارث دردِ غربت است، از پدر که می رسد  
ارث مادری شکسته مثل بغض در گلو  
قصه سوزناک می شود به در که می رسد  
مادر است و غصه ای که بُرد با خودش به خاک  
زینب است و غصه های بیشتر که می رسد

زینب است و دستمال اشک بر سرِ علی

زینب است و بی پدر شدن، سحر که می رسد

زینب است و التیام زخم مجتبی؛ ولی

زخم را چه مرهمی ست تا جگر که می رسد!

تاب دوری حسین را ندارد! از کجاست

طاقتی که سر نمی رود، به سر که می رسد؟!

زینبی و خواهر برادران بی کفن

«یا شَرِیکَهُ الْحُسَین» و «یا شَقِیقَهُ الْحَسَن»!

ص: 62

## از چشم زینب

با سری بر نی، دلی پر خون، سفر آغاز شد

این سفر با کوله باری مختصر آغاز شد

کربلا اما برای زینب از این پیش تر

از شکاف فرق خونین پدر آغاز شد

کربلا شاید که با تیری به تابوت حسن

کربلا شاید که با خون جگر آغاز شد

خیمه ای که سوخت، زینب را به حیرت و انداشت

کربلا از شعله های پشت در آغاز شد

کربلا را دیده ای از چشم زینب؟ معجزه ست!

وه! چه اعجازی که با شَقِّ القمر آغاز شد

اربعین، زینب مجال گریه بر این داغ یافت

پس محرم تازه در ماه صفر آغاز شد

کربلا با داغ هفتاد و دو تن پایان گرفت

کربلای دیگری با یک نفر آغاز شد

هرکه می گوید سرآغاز و سرانجامش چه شد

ساده می گویم که سرانجام و سرآغاز شد!

ص: 64



آن صحن که بین الحرمین عتبات است  
در اصل، همان عرشه کشتی نجات است  
دریاب مرا نور چراغ سر گنبد!  
تو نور عالی نوری و عالم ظلمات است  
آن قدر که جان بخشی و آن قدر که جان سوز  
پابوسی هر سال تو محیا و ممات است  
هر نوحه زوّار، مضامین لُهوف است  
هر ناله زوّار، دعای عرفات است  
هر آبله در راه تو یک پله عرش است  
هر قطره پُرشور عرق، آب حیات است  
در راه حرم، خوردن و خوابیدن زوّار  
از منظر صاحب نظران، صوم و صلوات است  
سوغات من اشک است برای تو و افسوس  
نام تو در این شهر، «قَتِيلُ الْعَبْرَات» است

گفتم غزلی تازه بخوانم، چه بخوانم؟

دل چسب ترین زمزمه اینجا صلوات است!

ص: 66

## دو بام و یک هوا

ای سمت خود کشانده خواص و عوام را

دریاب این سپاه پیاده نظام را!

با هر عمود، رو به تو تجدید می کنم

مثل وضو به نیت قرب احترام را

هرکس سلام داد تو را در سفر، گرفت

در موکب نخست، جواب سلام را

از دست خادمان تو نوشید هرکه چای

یکجا چشید لذت شرب مُدام را

یک بام داشت با دو هوا در مثل؛ ولی

حالا هوایی است کبوتر دو بام را

گفتم که: «الَسَّلَامُ عَلَی مَنْ بَكَتُهُ...» (1) برد

اشکِ علی الدوام، قوام کلام را

ص: 67

---

1- . (سلام بر کسی که فرشتگان آسمان بر او گریستند) (نک: محمدبن جعفر مشهدی حائری (ابن مشهدی)، المزار الکبیر، ص 498، عبارتی از زیارت ناحیه مقدسه).

«ما آزموده ایم در این شهر بخت خویش»<sup>(1)</sup>

ما قابلیم نوکری این امام را

پای پیاده آمدم و روی من سیاه!

پای برهنه نیستم این چند گام را

با دست خالی آمدم و روی من سیاه!

چیزی نبود قابلِ عرض این مقام را

مصراع آخر است، رسیدیم کربلا

باید چه کرد این همه حُسن ختام را؟!

ص: 68

---

1- . بیتی از حافظ شیرازی.

## گره کور

اگر که راز تو درد است، مرهمی داریم

اگر که درد تو راز است، محرمی داریم

اگر زدی گره کور بر دخیل بزن

که با امام رضا عهد محکمی داریم

مسیر خانه ما گم نمی شود هرگز

که روی گنبد خورشید، پرچمی داریم

برای عالم و آدم تصورش سخت است

که ما به وقت زیارت چه عالمی داریم

جهان ندیده که قد خم کنیم یا سر کج

در این حریم، سری کج، قد خمی داریم

خود امام، امام جماعت حرم است

نگاه کن چه صفوف منظمی داریم

شفیع ماست همین اشک ها به هر گونه

خدا قبول کند گونه نمی داریم

شهید هست رضا، دور از وطن هم هست

در انتهای سفر پس محرمی داریم

شنیده ام غم ما را سه بار تسکین است

هزار مرتبه شکر خدا غمی داریم

هزار سال به فرض محال، عمر کنیم

برای نوکری اش فرصت کمی داریم

ص: 70

گریه ام در حرم از روی پریشانی نیست

که پریشانی از آداب مسلمانی نیست

در طواف اند چنان موج کبوترهایت

که در این سلسله انگار پریشانی نیست

عربی آمده پابوس تو و می دانم

همه حسرتش این است که ایرانی نیست

دست خالی ست کسی که به حرم می آید

دم در هیچ نیازی به نگهبانی نیست!

در معطل شدن و دست رساندن به ضریح

لذتی هست که در سجده طولانی نیست

شمس تبریز، مراد دل مولاناهاست

در دل ما که به جز شمس خراسانی نیست

روی هر پله صحن تو نشستم گفتم

چیست این سنگ اگر تخت سلیمانی نیست

گریه کردم که بدانند همه، از من و تو  
هیچ یک اهل نظربازی پنهانی نیست  
حاجتی دارم و ناگفته بماند بهتر  
چون که روی طلب آن چه تو می دانی نیست

ص: 72



قدم گذاشت درون حرم، سلام نکرد  
ضریح را جلویش دید، احترام نکرد  
علی الخصوص به دورویرِ ضریح نرفت  
توجهی به تکاپوی خاص و عام نکرد  
و پافراتر از این ها گذاشت: وقت نماز  
نشست روی زمین، با همه قیام نکرد  
و در زمان عبور از در خروجی صحن  
نگاه حتی بر گنبد امام نکرد  
ولی امام ضمانت از آهوی تنها  
به این نگاه که وحشی ست یا که رام، نکرد!

«أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ... (1)» در باز شد

از میان جمعیت راهی به این سر باز شد

در حرم سهل است، حتی در دل میدان مین

هر زمان که «یا رضا» گفتیم، معبر باز شد

اولِ نامش که آمد بر زبانم، سوختم

در دلم بال صدوده تا کبوتر باز شد

از صدای گریه زن ها یکی واضح تر است

خوش به حالش! بعد عمری، بغض مادر باز شد

دار قالی... پنجره فولاد... مادر سال ها

بس که روی هم گره زد، بخت خواهر باز شد

نان حضرت، آب سقاخانه، اشکی پرنمک

سفره یک شعر آئینی دیگر باز شد

مادر از باب الرضا رد شد، به من رو کرد و گفت:

بچه که بودی، زیانت پشت این در باز شد

ص: 74

جهان را می شناسد، لحظه غمگین و شادش را  
از این رو سخت در آغوش می گیرد جوادش را  
پسر مثل پدر می خندد؛ این یعنی که از حالا  
میان این دو، قسمت می کند دشمن عنادش را  
جهان از بعد عیسی، اولین بار است با حیرت  
درون قالب یک طفل می یابد مرادش را!  
چه طفلی؟ طفل معصومی که پیر دیر را حتی  
هوایی می کند از نو بسازد اعتقادش را  
چه ذکری بر زبان دارد؟ چه رازی در بیان دارد  
که هر عالم به این معیار می سنجد سوادش را؟!  
قدم آهسته بر می دارد و پیوسته تا منزل  
که راه مستقیم از او بجوید امتدادش را  
به جای کاظمین، امسال هم راهی شدم مشهد  
نشد تا سرمه چشمم کنم خاک بلادش را

بهشت است این حرم از هر دری وارد شوی، شاعر!

ولی من دوست دارم بیشتر باب الجوادش را

ص: 76

## مهمان پذیر منتخب

تنها پدر نبود که کارش کساد بود

مثل پدر به قول خود او زیاد بود

یک عمر، در بساطش اگر آه هم نداشت

آنچه همیشه داشت پدر، اعتقاد بود

اذن دخول ما دم در طول می کشید

او زود می رسید حرم: بی سواد بود

اصلاً به هر دری پدر ما دخیل بست

دل بستنِ مرید به «باب المراد» بود

مهمان پذیر منتخب از دیدگاه او

نزدیکی ورودی «باب الجواد» بود

ص: 77

والشمس! که در ظلمت این راه، چراغی

والعصر! که هر شام و سحرگاه چراغی

واللیل! که رفته است شب از خاطر شیراز

با دست تو روشن شده هرگاه چراغی

کوری که نشسته ست کنار حرم تو

داده ست به دست من گمراه چراغی

در دل پی عشقی؟ نبرد راه به جایی

با خود نبرد هرکه در این چاه چراغی

از مادر خود، مادر من یاد گرفته است

روشن بکند پیش تو هر ماه چراغی

شعر رضوی در حرمت شاه کلید است

آورده ام ای شاه به همراه چراغی

در دست من این بار چراغی ست شکسته

باید که ببخشی... تو خودت شاه چراغی

هرکه رو انداخت، خاطر جمع، زائر می شود

قبل زائر، کوله بار راه حاضر می شود

هرچه تاجر هست در عالم، گدای فاطمه ست

هرکه در کوش گدایی کرد، تاجر می شود

خوش به حال خانه خشتی نزدیک حرم

آخرش یک تکه از صحن مجاور می شود

دل سپردن ساده، اما دل بریدن مشکل است

یک سفر هرکس بیاید قم، مهاجر می شود

شیخ می یابد مفاتیح الجنان را پشت در

شاطرعباس قمی در صحن شاعر می شود

از زبان شعر بالاتر در عالم هست؟ نیست

در حرم، حتی زبان شعر قاصر می شود

پای حکم مادح معصومه، امضای رضاست

این چنین یک روضه خوان ساده ذاکر می شود

رو به قم، هربار در مشهد سلامی می دهم  
خادم باب الرضا با من مسافر می شود  
دست را بر سینه ات بگذار و چشمت را ببند  
رو به رویت گنبد و گلدسته ظاهر می شود  
ماه قم! دست خیال ما و دامان شما  
میزبان هستید و ما هستیم مهمان شما  
غصه دنیا شده سوهان روح و در عوض  
کام شیرین می کند، عمری ست سوهان شما  
عشق را در روز روشن عده ای گم کرده اند  
من که آن را یافتم کنج شبستان شما  
روسیاهم! با چه رویی بین مردم جا شوم  
در دل آینه شفاف ایوان شما؟!  
مرجع تقلید کل مرجع تقلیدهاست  
زائری که دست بر سینه ست حیران شما!  
در ورودی، بس که خالی دیده دستم را، مرا  
تازگی دیگر نمی گردد نگهبان شما



بس که هیچم، روزی ام حج فقیران هم نشد  
عید قربان می روم هر سال قربان شما!  
آب قم شور است؛ شاید ما به ظاهر زائران  
بارها حرمت شکستیم از نمکدان شما!  
داغ اگر در سینه من یک نفر باشد که نیست  
باید از دریای لطف بیشتر باشد که نیست  
از ضریحت دست من کوتاه اگر باشد که هست  
کاش روی شانه هایم بال و پر باشد که نیست  
خادمت دیگر به دست خالی ام شک کرده است  
شاید از بار گناهم باخبر باشد که نیست  
غیر درد دل نیاوردم به همراه خودم  
سعی کردم کوله بارم مختصر باشد که نیست  
هیچ جا بهتر از اینجا نیست، باید بشکند  
دل اگر مثل نمازم در سفر باشد که نیست  
هر که آمد، حاجت ایل و تبارش را گرفت  
این حرم جای کسی که بی هنر باشد که نیست

مادرم این مرتبه قول شفا از من گرفت

آه! می ترسم دعایم بی اثر باشد که نیست

می روم بعد از زیارت، طبق عادت جمکران

تا دعایم دیدن آن یک نفر باشد که... هست!

ص: 82

فکر وصال هستم و غافل که بین ماست

یک در که دستگیره ندارد از آن طرف!

### روضهٔ باز

سلام فلسفهٔ چشم های بارانی

سلام آبروی سجده های طولانی

سلام بر تو که هنگام آب نوشیدن

همیشه می رسی از تشنگی به حیرانی

تورا هرآینه تصویر کرده ام، نظمی

چه نسبتی ست میان تو با پریشانی؟!

چگونه وصف کند سیرت تورا دعبل؟

چگونه رسم کند صورت تورا مانی؟

بیا که ما همه چشم از گناه می پوشیم

چرا تو این همه از خلق روپوشانی؟!

چقدر بر سر بازارها قدم زده ای

که یک معامله سرگیرد از مسلمانی!

چقدر موقع قحطی، صدا زدیم تو را  
و یادی از تو نکردیم در مسلمانی!  
قرار بود بسازیم خانه دل را  
چه شد که ساخته شد خانه های اعیانی؟  
چه عهدها که پس از هر دعای عهد شکست!  
چه ندبه ها که نشد موجب پشیمانی!  
اضافه شد به غم تو چقدر سال به سال  
و ما چقدر گرفتیم بی تو مهمانی!  
چقدر سینه زنی زود جای خود را داد  
به پای کوبی نیمه شب خیابانی!  
چقدر در پی ما گشته ای چراغ به دست  
میان همهمه کوچه چراغانی!  
نه روضه های محرم تو را تسلا داد  
نه شاد کرد تو را جشن های شعبانی!  
خودت بیا بنشین و بخوان و اشک بریز  
خودت خطیب، خودت مستمع، خودت بانی!

بخوان که روضه از آن حنجره شنیدنی است

به لهجهٔ عربی، با زبان قرآنی!

بگو که روضهٔ باز است خاطره هایت

بگو هر آنچه که نشنیده ایم و می دانی

بگو حسین اگر داغ داشت، بر دل بود

بگو که داغ سنان بود روی پیشانی

فدای سرخی چشم سیاه تو که هنوز

درون گودی مقتل نماز می خوانی!

به قدر چکه ای از اشک هات موجز نیست

چکیدهٔ همهٔ شعرهای ایرانی

ص: 85

غیر دعوا سر ظهور شما، گشته ام در جهان، مَصافی نیست  
همه جنگ ها سر صلح است، آه! از این بدتر اعترافی نیست  
وای از این خواص خالی بند! مفت شمشیر را فروخته اند  
آنچه زیر عبایشان دارند، به خدا که به جز غلافی نیست!  
دود شد هرچه بود و رفت به باد، آه، ای ماه پشت ابر، مباد!  
به غمت خو کنی که بی تو زیاد، آسمان، آسمانِ صافی نیست  
جز همین اختلاف در طبقات، آن هم از لطف بعضی از حضرات  
«شُکْرِ لَیْلَه» که از جمیع جهات، بین یارانِ اختلافی نیست!  
تو امیری! مراد تو عشق است، عمل و اعتقاد تو عشق است  
دولت تو، ستاد تو عشق است: تو که در وعده ات خلافی نیست  
کاندیدای همیشگیِ ظهور! به تو این بار رأی خواهم داد  
گرچه در بین دوستدارانت، خبر از هیچ ائتلافی نیست  
شعرهایم تخیلات من اند؛ خاصه آن ها که عاشقانه ترند  
این غزل عاشقانه هست؛ ولی، حتم دارم خیال بافی نیست

عاشقت هستم و نمی گویم، عاشقت هستم و نمی دانم  
عاشقت هستم و نمی فهمم عاشقی لازم است، کافی نیست  
ای لغت نامه ها، قبول کنید باز یک جای کارتان لنگ است  
انتقامی که شیعه می گوید، معنی دیگرش تلافی نیست!

ص: 87

در به دیوار گفتم: همسایه!

از بد روزگار، اگر لگدی

به تنم خورد و آمدم سویت

رد آوارهام اگر آن روز

ماند مانند رد پنج انگشت

چند وقتی کبود بر رویت

خس و خاشاک اگر چنین روزی

دم این خانه اجتماع کنند

هیزم آتش بیارشان بشود

جسم و جان مرا بسوزانند

دودمان مرا بسوزانند

باد هم دستیارشان بشود

حاضری پشت من بمانی تا

نم کاه و گل تنت قدری

کم کند از حرارت بدنم؟



دود وقتی که کوچه را برداشت

چشم هایم اگر سیاهی رفت

می شود روی تو حساب کنم؟

مدتی خیره شد به در، دیوار

با تمام وجود، حسش کرد

روی او را ولی زمین انداخت!

دروهمسایه معتقد هستند

پای دیوار سست شد وقتی

چشم بر میخ آهنین انداخت!

ص: 89

یکایک سر شکست آن روز، اما عهد و پیمان نه!

غم دین بود در اندیشه مردم، غم نان نه!

شبی ظلمانی و تاریک حاکم بود بر تهران

به لطف حضرت خورشید، اما بر خراسان نه!

کبوترهای گوهرشاد بودیم و صدای تیر

پریشان کرد جمع یکدل ما را، پشیمان نه!

سراسر، صحن از فوج کبوترها چنان پُر شد

که چندین بار خالی شد خشاب آن روز و میدان نه!

یکی فریاد می زد: شرمتان باد، آی دژخیمان!

به سمت ما بیندازید تیر، اما به ایوان نه

یکی فریاد سر می داد: بر پیکر سری دارم

که آن را می سپارم دست تیغ و بر گریبان نه!

برای او که کشتن را صلاح خویش می داند

تفاوت می کند آیا جوان یا پیر؟ چندان نه!

دیانت بر سیاست چیره شد؛ آری، جهان فهمید

«رضاجان» است شاه مردم ایران، «رضاخان» نه!

کلاه پهلوی هم کم کم افتاد از سر مردم

نرفت اما سر آن ها کلاه زورگویان، نه!

گذشت آن روزها؛ امروز اما بر همان عهدیم

نخواهد شد ولی این بار جمع ما پریشان، نه!

به جمهوری اسلامی ایران گفته ایم آری

به هرچه غیر جمهوری اسلامی ایران، نه!

کجا دیدی که یک مظلوم تا این حد قوی باشد؟

اگرچه قدرت ما می شود تحریم، کتمان نه!

دفاع از حرم، یعنی قرار جنگ اگر باشد

زمین کارزار ما «تل آویو» است، «تهران» نه!

شیعه عمری ست که هم سوخته، هم ساخته است

با بد و خوب، چه بسیار، چه کم، ساخته است

شیعه با پرچمی از مردم مظلوم جهان

با توسل به ابالفصل، عَلَم ساخته است

جبهه مان شام و عراق است، دو جا می جنگیم

عشق از غیرت ما تیغ دودم ساخته است

بر لبان همه «یا زینب» و «یا عباس» است

کار دشمن به همین یک دو قسم ساخته است

خوب هرکار دلت خواست، بکن آلِ سعود

بعد داعش، به خدا کار تو هم ساخته است!

می رسد عاقبت آن روز که در خاک بقیع

چشم تا باز کنی، شیعه حرم ساخته است

اول ابتدای آغاز است

در جنت برای او باز است

در مسیرش ملک به پرواز است

همه کارهایش اعجاز است

وقت پیکار، شیر میدان است

او که هم بازی یتیمان است

نقطه تحت باء «بِسْمِ اللّٰهِ»

شرف «لَا إِلَهَ إِلَّا اللّٰهُ»

آسمان پیش قامتش کوتاه

در خیبر برای او پر کاه

دشمن از پیش و پس اگر دارد

ذوالفقار علی دو سر دارد

دست و بازوی او نمک دارد

به همه یتیم کمک دارد

عشق ما ریشه در فدک دارد

به ولایت هر آن که شک دارد

برود کعبه را طواف کند

یک نگاهی بر آن شکاف کند

هر زمان فاطمه کنار علی ست  
هرکجا هست، بخت یار علی ست  
مَلک الموت، ذوالفقار علی ست  
جَبَر حتی در اختیار علی ست  
آن همه اختیار داشت؛ ولی  
بر سرِ نَفْس، پا گذاشت علی  
گفت: «یا فاتح» و قرار گرفت  
نَفْس خود را در اختیار گرفت  
بعد در دست، ذوالفقار گرفت  
جان کَفّار را دو بار گرفت  
بار اول به چشم و ابرویش  
بار دوم به تیغ و بازویش  
ما همه قنبریم و غم بر اوست  
هم دلاور، هم اینکه دلبر اوست  
خصلت جمله انبیا در اوست  
اوست از اول و در آخر، اوست  
پیش پاهاش کوه خم شده است  
هرکه با اوست، محترم شده است

دُرّ کمیاب اگر که درّ صدف است

دُرّ نایاب، ریگی از نجف است

جلوی خانه اش همیشه صف است

شاه راه بهشت، این طرف است

هرکه دور ضریح مولا گشت

بی هراس از پل صراط گذشت

سعدی و مولوی و بیدل را

حافظ و عنصری و دعبل را

صائب و انوری و مُقبل را

همه شاعرانِ قابل را

خوانده ام، نزد او کم آوردند

هرقدر بیتِ محکم آوردند

گوش خلق از «علی علی!» پر شد

سنگ راهش یکی یکی دُرّ شد

راه رفت و خدا تصوّر شد

با علی راه ما میان بُر شد

تا که پا روی عدل نگذاریم

به ولای علی نظر داریم

به خدا، عالمِ یگانه علی ست  
حاکم شهر و مردِ خانه علی ست  
برترین خلقت زمانه علی ست  
عدلِ «الله» را نشانه علی ست  
جورج جرداق وصفِ او کرده  
سند از اهل سنت آورده  
عشق را در غدیر یافته ایم  
و علی را وزیر یافته ایم  
سندی بی نظیر یافته ایم  
بین دست امیر یافته ایم  
آنچه داریم از علی ازلی ست  
گل ما خاک زیر پای علی ست  
با تمامی سربه زیری ها  
سربلندیم ما غدیری ها  
ختم گردد به خیر، پیری ها  
دست ما را اگر بگیری ها!  
هیچ سرداری از علی سر نیست  
دست بالای دستِ حیدر نیست



راه شیری غبار راه علی ست

ریگ های نجف سپاه علی ست

به خدا که خدا گواه علی ست

شب به شب، کوفه در پناه علی ست

کوفه دل را شکست یا سر را؟

هیچ یک را، نماز حیدر را!

ص: 97

بی روی علی، شعر من آرایه ندارد

بی اذن علی، نطق درون مایه ندارد

بی نام علی، قرآن یک آیه ندارد

بی حبّ علی، دین به خدا پایه ندارد

عمری پدرم گفت که: فرزند خلف باش

یعنی که فقط بنده سلطان نجف باش

یاسین رخ و رحمان دل و توحیدمقام است

با حکم غدیر آمده؛ پس کار تمام است

«سلطان جهانش به چنین روز غلام است»<sup>(1)</sup>

ذکر لب مولا صلوات است و سلام است

هم شأن علی کیست؟ اگر هست، بیاید!

بالا تر از این دست، محال است بیاید!

هم جاذبه، هم دافعه دارد، به تعادل

توصیف گر روی گل او شده بلبل

نقل است که شاعر شده حافظ به توسل

«لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِتَعَزُّلٍ»<sup>(2)</sup>

ایجاز رباعی ست، بلندای قصیده ست

از دفتر اشعار خدا، بیت گزیده ست

1- . اقتباس از بیتی از حافظ شیرازی.

2- . مصرعی از مهدی فرجی.

خورشید شده آینه گردان جمالش  
خوردند ملائک همگی غبطه به حالش  
گشتم، به خدا نیست کسی مثل و مثالش  
میراث محمد صلواتی ست که آتش  
کس نیست به جز فاطمه و حیدر و اولاد  
با آلِ علی هرکه در افتاد، وَر افتاد  
تاریخ عرب، فاتح خیبرشکنش خواند  
«او» بود که پیغمبر اسلام، «من» آتش خواند  
صد آیه نازل نشده از دهنش خواند  
استاد سخن، فاطمه، صاحب سخنش خواند  
کو آن که قدم جای قدمش بگذارد  
جز او احدی خطبه بی نقطه ندارد  
برده ست خدا نام از او داخل انجیل  
موسی به لبش «نادِ علی» داشت لب نیل  
داده ست به فرمان علی گوش، ابابیل  
پیغامبری را علی آموخت به جبریل  
این ها همگی هیچ، بگو معجزه اش چیست؟  
اعجاز علی اینکه کسی مثل علی نیست!

عدل علوی دست عقیل است در آتش

گیرم بزند دشمنِ او پشتِ در آتش

لطفش به گنهکار چون آبی ست بر آتش

شاعر! نزند دست بر این شعر تر، آتش

در آتش سوزنده و بی سایه محشر

بر چادر زهرا متوسل شو و بگذر

عشق علی و فاطمه تکرار ندارد

جز فاطمه، عالم گل بی خار ندارد

جز با در این خانه، گدا کار ندارد

این خانه، دری دارد و دیوار ندارد

در کوچه باریکِ علی، آه... چه ها شد!

هر بار گدا حاجتی آورد، روا شد

ص: 100

آن شبی را که خلائق شب قدرش خوانند

عرشیان قدر به یک موی علی می دانند

بر سر سفره اش افطار و سحر مهمان اند

«بِعَلِيٍّ بِعَلِيٍّ بِعَلِيٍّ» می خوانند

علت خلقت ماه رمضان است علی

در شب قدر، مفاتیح جنان است علی

جزء بین است علی، سیطره بر کل دارد

به خدا که به علی هرکه توسل دارد

به خدای ازلی نیز توکل دارد

بر صراطش بگذارند، تعادل دارد

موقع وصف علی، هر غزلی می گویم

اول و آخر هر بیت، علی می گویم

این یکی در پی توصیف خط لبخند است

آن یکی دست به کار گره سربند است

دست هر شاعر و نقاش به کاری بند است

سیرت و صورتش از شعر و هنر آکنده ست

باعلی ولوله در شعر عرب افتاده

از علی شعر عجم نیز عقب افتاده

به بلندای مقامش نرسد هیچ کسی  
اوست شاهین و رقیبان به هوایش مگسی  
بی علی زنده نمی ماند فلانی نفسی  
بی علی آرض و سما چیست به غیر از قفسی؟!  
هرچه از او بنویسیم و بگوییم، کم است  
شعر خیلی بشود، نقش و نگار حرم است  
آن که مستور به قرآن کریم است، علی ست  
آن که در «جَتِّ و التَّار» قسیم است، علی ست (1)  
آن که مُهر صدق الله العظیم است، علی ست  
پدر هرکه در این شهر، یتیم است، علی ست  
پدر ما همه، اصلاً پدر خاک علی ست  
اصلاً آن کعبه که خورده ست تنش چاک، علی ست  
شیرمردی که نیفتاده خطی بر سپرش  
که رقیبش شده از معترفان بر هنرش  
حال، زانورده و روی زمین است سرش  
تا یتیمان بشینند به روی کمرش!  
ورد لب های علی گاه رجز، گاه دعاست  
در مرام علوی، مهر بجا، قهر بجاست

ص: 102

باخبر باش که روح صلوات است علی  
در نماز است و سرش گرم زکات است علی  
مرغ آمین دعای عرفات است علی  
مشهد و مکه و قدس و عتبات است علی  
غیر مولا که درون دل زهرا جا داشت  
هیچ کس پای سر شانه احمد نگذاشت  
جز علی نیست ولی، دست پیمبر حاکی ست  
در علم است علی، سوختن در حاکی ست  
روی او نیست دری بسته و خیر حاکی ست  
بردن نام علی جرم شد، اکبر حاکی ست  
نه فقط سیره مانند علی داشت حسین  
جرمش این بود: سه فرزند علی داشت، حسین  
همه عمر سر سفره دنیا کم خورد  
نان به ایتم زمان داد و خودش هی غم خورد  
رخت بر بست علی، نظم جهان بر هم خورد  
در شب قدر، علی ضربتی از ملجم خورد  
که از آن ضربه، ستون های زمین لرزیدند  
روی کعبه، همه این بار ترک را دیدند



آه! پاشیدن خون بر دل محراب از سر

آه! لب های علی خشک شد و چشمش تر

آه! زینب سرِ بالین و علی در بستر

آه! وقش شده تا بسته شود این دفتر

چیزی اندازه این صحنه جگرسوز نبود

باز هم شکر خدا، فاطمه آن روز نبود!

ص: 104

کسی نیامده او را علی جواب کند  
علی به سمت گدایان، خودش شتاب کند  
کسی که روی علی ذره ای حساب کند  
به آسمان رود و کار آفتاب کند  
علی فقط که علی نیست: چارده نور است  
از او جداشدن، از هفت پشت ما دور است!  
برای دایره شاعران بی تکرار  
شده ست خطبه بی نقطه، نقطه پرگار  
در اولین خم زلفش اسیر شد عطار  
هزار شاعر مضمون سرا، هزاران بار  
خیال وصف علی را قلم به دست شدند  
شراب عشق علی را نخورده مست شدند  
علی علی ست و زهرا شناسنامه اوست  
شروع او حسن است و حسین ادامه اوست  
صفات خاص ملائک، صفات عامه اوست  
من از خودم که نمی گویم: این چکامه اوست  
برای او و خدا، دل شریک قائل نیست  
(«میان عاشق و معشوق، هیچ حائل نیست»<sup>(1)</sup>)



که گفته روی زمین قرن هاست گم شده ایم؟

نه! ما مجاور کوی صد و دهم شده ایم

مسافر نجف و کربلا و قم شده ایم

مُبلِّغ جریان غدیر خم شده ایم

غدیر از نظر شیعه عیدالاعیاد است

خدا ولایت خود را به شیعیان داده ست

به هرکه عاشق او شد، اسیر می گویند

به دست های علی، دستگیر می گویند

و اهل عرش، علی را امیر می گویند

هنوز جنّ و ملک، از غدیر می گویند

جماعت این دوسه خط را ولی نمی فهمند

که چیزی از درجات علی نمی فهمند

علی که بود؟ نه می دانم و نه می دانی!

محبّ او چه عرب باشد و چه ایرانی

چه آشکار سلامش کند، چه پنهانی

چه در سلامت کامل، چه در پریشانی

جواب می شنود از علی: «سَلَامٌ عَلَیْكَ»

اگر مرید مراسم شدی، بگو: «لَیْسَ بِكَ!»

به پاست تیر و علی روی پاست وقت نماز

نمازِ اوست زکات و گداست غرق نیاز

دهان کعبه از این کارهای او شده باز

که در نهایتِ ایجاز می کند اعجاز!

به جز علی، که هر انگشت او هنرمند است؟!

برای او در خیبر به تار مو بند است

اگر که دشمن او تیغ را غلاف کند

علی که جنگ ندارد، چرا مصاف کند؟!

عمر چقدر به ایمانش اعتراف کند؟!

رواست کعبه نجف را اگر طواف کند!

کجا شبیه به نهج البلاغه آمده است؟!

کتاب های جهان را کسی ورق زده است؟!

ستاره ای ست برای خودش ابوریحان

ولی کنار علی می شود ابوحیران!

که گفته نام علی نیست داخل قرآن؟!

هزار بار بخوان از شروع تا پایان

قسم به نقطهٔ زیرینِ بَاءِ «بِسْمِ اللّٰهِ»

علی ست معنی قرآن، سخن کنم کوتاه

ستاره روزنی از وصلهٔ عبای علی ست

روایت است سماوات زیر پای علی ست

به عرش رفته محمد، پیِ خدای علی ست

به نقل قول، صدای خدا صدای علی ست

قرار شعر بر این شد سخن شود کوتاه

چه «یا علی» بنویسم، چه «فی امانِ الله»!

ص: 108

1. قرآن کریم.

2. ابن مشهدی، محمد بن جعفر مشهدی حائری، المزار الکبیر، به تحقیق و تصحیح جواد قیومی اصفهانی، چ 1، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 1419ق.

3. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، به تحقیق و تصحیح سیدهاشم رسولی محلاتی، ج 1، چ 1، تبریز: بنی هاشمی، 1381ق.

4. صدوق (شیخ صدوق)، محمد بن علی بن بابویه قمی، امالی الصدوق، چ 6، تهران: کتابچی، 1376ش.

5. کلینی، محمد بن یعقوب، الاصول من الکافی، به تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، ج 1، چ 4، تهران: دار الکتب الإسلامیه، 1407ق.

6. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار الجمعه لِدرر اخبارِ الائمه الاطهار، ج 98، چ 2، بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1403ق.

7. هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس هلالی، به تحقیق و تصحیح محمد انصاری زنجانی خوئینی، ج 2، چ 1، قم: الهادی، 1405ق.

ص: 109

## مسابقه فرهنگی تفسیر آه

توضیحات شرکت در مسابقه

\* به روشهای زیر می‌توانید در مسابقه فرهنگی این کتاب شرکت کنید و از هدایای متبرک حرم مطهر رضوی بهره‌مند شوید:

1. گرفتن عکس سلفی با کتاب در فضای عمومی.
2. فیلم برداری از خودتان در حال معرفی کتاب در مساجد، مدارس، نماز جمعه و جمع اقوام و آشنایان، با زمان حداکثر 100 ثانیه و فرمت mp4.
3. ضبط خوانش بخشی از کتاب با صدای خودتان یا تولید پادکست از متن کتاب، با زمان حداکثر 100 ثانیه و فرمت mp3. نشانی ارسال آثار:

<https://tv.razavi.ir/plus/@mosabeghat>

آخرین مهلت شرکت در مسابقه، یک ماه پس از دریافت کتاب است.

تذکر: پیشنهادها و انتقادهای خود را در پیامکی جداگانه به سامانه پیامکی 3000802222 ارسال کنید.

ص: 110



## نظرسنجی کتاب تفسیر آه



تفسیر آه / ۱۱۱

ردیف	موضوع	خیلی کم	کم	متوسط	زیاد	خیلی زیاد
۱	میزان رضایت از جذابیت ظاهری (طرح جلد، اندازه و...)					
۲	میزان شیوایی مطالب					
۳	قابلیت فهم مطالب					
۴	میزان جذابیت و تازگی موضوع و مطالب					
۵	میزان تأثیرگذاری و مفید بودن مطالب					
۶	میزان تناسب محتوا با نیاز شما					
۷	میزان تناسب پرسش‌ها با موضوع					
۸	میزان رضایت کلی					
پیشنهادات و انتقاداتها: -----						
-----						
-----						



لبه کاغذ را پس از برش، تا زده و بچسبانید

## پست جواب قبول



..... فرستنده:

.....

.....

..... کد پستی:

از این قسمت تا شود

هزینه پستی بر اساس قرارداد شماره ۲۵۱ - ۹۱۷۳۴ پرداخت شده است.

طرف قرارداد: اداره تولیدات فرهنگی آستان قدس رضوی

صندوق پستی: ۳۵۱ - ۹۱۷۳۵

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

